



سال دوم - شماره ۵۷
پنجشنبه ۲۷ آذر ماه ۱۳۵۹
شماره ۲۵ - سال

رهائی

در این شماره:

فراخوان

برای مبارزه در راه تحقق عاجلترین خواسته‌های دموکراتیک

نقدی بر نظرات سازمان پیکار (۶)

"اگنوستیسیسم" یا "ندانم‌کاری" پیکار

"رنجنامه" بنی صدر یا مانیفست جناح "لیبرال"

کردستان: کشتار و حمتکشان ادامه دارد

آیت الله کاشانی "روحانی مبارز" فاشیست

در حاشیه رویدادها:

نیم نگاهی به دولت صد روزه محمد علی رجائی

فراخوان

برای مبارزه در راه تحقق عاجلترین خواسته‌های دموکراتیک

تا تو در خوابی، بیداری من بی ثمر است

تا تو در خوابی و رویای تو بیداری ست

همه عالم

گو
بیدار!

تا تو بیهوده و دستانت "ای کاش!"

همه عالم

گو
هیار!

تا تو بی فایده

بی فایده انسان

تا تو بی حادثه

بی حادثه تاریخ



بیست و دو ماه از استقرار حاکمان جدید بر مستدهای قدرت گذشته است. - اگر چه تا به یک نگاه گذرا بر آنچه امروز بر این کشور محنت زده میگذرد کافی است تا اعماق فاجعه‌ای که در تحمیل مشتی سفید بعنوان سکانداران مکتبی (!) بر این کشی شکسته عامل مستقیم آن استبداد برای العین مشاهده شود. معذک مطالعه فهرست وار کارنامه‌ی هیات حاکمه‌ی جدید در زمینه‌ی تهاجمات و تجاوزاتی که از همان نخستین لحظات پس از قیام بهمن ماه ۵۷ آزادیهای دموکراتیک خلقهای ما را نشانه گرفت و هدفی جز بازسازی هر چه سریعتر نظام متعین سرمایه‌داری ضربه‌خورده‌ی ایران و جلوگیری از شتاب فزاینده‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی توده‌ها نداشت میتواند شناخت گرداب خطرناکی را که این کشی درهم شکسته به جانب آن هدایت میشود برای ساده دلانی که هنوز از مفتخوران سهم امام چشم انتظار معجزه‌اند آسانتر کند و آنان را به عمق چاه ویلی که هم اکنون بر دهانه‌اش تاب میخوریم آگاهی دهد.

کارنامه‌ی سیاه هجوم و تجاوز هیات حاکمه‌ی جدید به حقوق و آزادیهای دموکراتیک، آنها هم بلافاصله پس از پیروزی قیام بهمن ماه ۵۷ در سطور زیر خلاصه شده است:

الف: نوروز و اول فروردین ۵۸، آخوندهای حاکم و تیمساران شاهنشاهی نظیر قره‌نی مزدور به کودکان سبندجی بجای شیرینی و اسباب بازی، گلوله و بمب و راکت عیدی دادند.

ب: در ششم فروردین پاسداران ارتجاع، خلق ترکمن را بمدت پنج روز به گلوله بستند. خانه‌هایشان را بر سرشان خراب کردند، دهها تن را بقتل رسانده صدها نفر را مجسروح کردند.

ج: سوءاستفاده‌ی آشکار از اعتماد توده‌های ناآگاه در برگزاری رفراندوم غیر دموکراتیک دهم

- فروردین ماه ۵۸، که مضمون دغلاکارانه‌ی آن مخیر داشتن (!) مردم ساده‌دل بود به انتخاب ولایت فقیه (زیر عنوان جمهوری اسلامی!) در برابر رژیم ستمگر سلطنتی - یعنی چیزی که پیشاپیش با یورش قهرآمیز خود مردم مهر باطل خورده به زیالهدان افکنده شده بود!
- د : ایجاد وقیحانه‌ترین شکل سانسور و تحریف واقعیات بدست یکی از کارچاقی‌کنهای رژیم اسلامی در فضای نامردمی و آکنده از بهتان و دودوزه‌بازی در سازمان رادیو و تلویزیون .
- ه : طرح مسالهای خلق سلاح عمومی در شرایطی که هنوز مسالهای ارتش امریکایی شاه حل نشده باقی مانده بود. (چیزی که در نظر آگاهان، به موضوع توطئه‌ها و ساخت و پاختهای صورت گرفته در جریان انتقال قدرت و بمنظور چوب گذاشتن در چرخهای انقلاب، ابتدا در سواکشده‌تری میداد.)
- و : خواستهای مستمر نموده‌ها در افشاء و لغو قراردادهای اسارت‌بار با امپریالیسم امریکایی همواره مورد تمسخر و بی‌اعتنایی حاکمان جدید، که بدنبال مذاکره با رمزی کلارک‌ها و هوپزرها بقدرت رسیده بودند، قرار گرفت .
- ز : سرکوب و کشتار جنايتکارانه‌ی خلق عرب به بهانه‌ی تجزیه‌طلبی . در حالیکه امروز، علیرغم همه‌ی اتهامات رژیم، خلق عرب بخشی چشمگیر از نیرویی را تشکیل داده است که با چنگ و دندان از خوزستان در برابر اشغال ارتش عراق بدفاع برخاسته!
- ح : حمله‌ی نظامی سرتاسری به کردستان - بمباران شهرها و روستاهای کردنشین و اعدام دست - جمعی مبارزان در آنجا به اتهاماتی که بیدرتک ریاکارانه بودن آنها به شبوت رسید - (اتهاماتی نظیر گروگان گرفتن زنان شیعه توسط اکراذ و تجاوز به آنها، حمله و آتش زدن به مساجد و غیره و غیره ...) .
- ط : قرار دادن مطبوعات آزاد در جو خردکننده‌ای از فشار و خفقان - تمغیه‌ی نویسندگان کیهان، تعطیل روزنامه‌ی آیندگان و حدود چهل مجله و روزنامه‌ی دیگر و دستگیری بی‌دلیل گروهی از نویسندگان آیندگان به مدتی بیش از دو ماه و آنگاه رها کردن بدون محاکمهی آنسان پس از آنکه اتهامات عجیب و غریبی که بایشان نسبت داده بودند .
- ی : حمله‌ی گروههای سازمان یافته بدفاتر سازمانهای سیاسی با پشتیبانی پاسداران مسلح - سلب آزادی از احزاب سیاسی مترقی و جمعیتها . حمله به میتینگ‌ها و تظاهرات مترقی و هجوم مسلحانه به تحصنها و اعتراضات کارگران .
- ی : تبدیل مجلس موسسان به مجلس خبرگان (!) و انتصاب عمده‌اکثری ولایت فقیه بعنوان نمایندگان انتخابی مردم!
- ل : غیر قانونی اعلام داشتن نشریات تمامی سازمانهای مشرقی کشور و دستگیری و ضرب و جرح پخش کنندگان اینگونه نشریات که در پاره‌ای موارد کار به نیراندازی منجر به مرگ افراد نیز کشیده است .
- م : قتل رسوایی آمیز رهبران خلق ترکمن در کنبد .
- ن : دو مرحله‌ای کردن انتخابات مجلس شورای (اسلامی) و تقلب بیحد و حصر در آراء فریب‌سبب خوردگان، و در نهایت امر بهیچ شمردن آراء مردم و توهین مستقیم به آنها از طریق بیرون افکندن منتخبین مترقی .
- ص : حمله به دانشگاه‌ها و مدارس عالی در سراسر کشور، تعطیل مراکز دانشگاهی و کشتار و اعدام بیدریغ استادان و دانشجویان .
- ع : ممنوع اعلام داشتن هرگونه تظاهرات و اجتماعات نیروهای انقلابی و بخون کشیدن راهپیمایی کارگران بیکار و تحصنها و اعتراضات کارگران .

- ف : انحلال شوراهای کارگری و ایجاد شوراهای فرمایشی (اسلامی). دستگیری و اخراج کارگران مبارز.
- ض : اقدام به تصفیه در مدارس و اخراج معلمان و دانش آموزان مترقی از طریق اعمال تفتیش علنی و قرون وسطایی عقاید در مورد آنان.



- کارگران مبارز بیدار دل !
- زحمتکشان !
- خلقهای ستمدیده !
- پرسنل انقلابی نیروهای مسلح !
- روشنفکران آزاداندیش !
- دانشجویان و دانش آموزان سراسر کشور !
- کارمندان شریف و مبارز بخشهای دولتی و خصوصی !
- زنان و مردان آزادیخواه !
- مردم ستمدیده و از ستم نرسیده ایران !

آنچه فهرست وار و به اجمال در سطور بالا بر شمردیم تنها و تنها مثنی است از خسروار. شما خود به سادگی میتوانید موارد بسیار دیگری را از دیده ها و شنیده های خود برای کارنامه سیاه بیفزائید. اقلام متعددی از ترورها و اعدامهای بدون محاکمهی کارگران آگاه و مبارز و نیروهای انقلابی و روشنفکران مترقی، حمله به نهادهای فرهنگی، اقدامات ضد علمی و ضد فرهنگی و جهل پرورانه آشکار، اعدام دزدانه ی پیروان مذاهب دیگر، براه انداختن جشن کتاب سوزی و حیف و میل اموال مصادره شده و وابستگان رژیم سابق توسط نهادهایی نظیر بنیاد مستضعفین ... همچنین میتوان جنایات متعدد و گوناگون دیگری را بر این سیاهه ی سنگ و بیشرمی افزود. گسسه سراسر صفحات مطبوعات مستقل و آزاد پیش از آنکه به بهانه های واهی مورد هجوم و تعطیل یا مصادره قرار گرفته به ورقپاره های بی ارزش مداح رژیم حاکم تبدیل شوند سرشار از آنهاست و بوضوح تمام حکایت از ایلغار مجددی میکند که کشور ما، در آستانه ی قرن بیست و یکم مورد تجاوز آن قرار گرفته است و بار دیگر خاطره ی ایلغار اقوام بدوی دشمن فرهنگ و مدنیت را به عیان در برابر چشمان حیرت زده ی ما میگذارد.

امروز مشاهده میکنیم که مبارزه ی قدرت و خلافت فزون طلبی باعث شده است لاشخوران خرده بورژوا و کفتاران بورژوا لیبرال بر سر تعاحب سهم بیشتری از لاشمرده ی انقلاب ملا خور شده در برابر هم صف آراییی کنند و به قصد بیرون راندن یکدیگر از میدان قدرت شمشیرها را از رو ببندند. اما هر چند که بدین سبب ناگهان همه ی گریبه دزده ها از نو عابد و زاهد شده اند و ارادل و قیچی چون قطب زاده ناگهان بیاد حرمت بر خاک افتاده ی آزادی بیان و قلم آب در چشم میگردانند و بوقلغالب ریزه خواری چون "رئیس جمهور منتخب و فرماندهی کل قوا" که همین چند ماه پیش به قصد بیرون کشیدن لقمه از پوزه ی آخوند بهشتی، سوار بر موجی از لطمین ها به دانشگاه تاخت تا بقول خود "مرکز تحریک و توطئه" را فتح کند اکنون ناگهان چنان بیاد "لزوم افتتاح دانشگاهها" افتاده که خواب به چشمانش راه نمییابد، معذک شک نیست که مردم همکاری هر دو جناح معسوم و مکلای قدرت را در سرکوبی حقوق و آزادیهای دموکراتیک در این بیست و دو ماهه ی اخیر از خاطر نبرده اند و بخوبی آگاهند که بمحض گذشتن این دوره ای که طرفین بر حسب نیاز محتاج فریب مجدد مردم شده اند، و به مجردی که مساله ی لزوم تعمیق دوباره منتفی شود و قمار شوم قدرت بسمه

پیروزی این یا آن جناح پایان یابد، بار دیگر کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش، و بار دیگر آن ذره که در حساب نباید خلق است!

میبینیم که دوالپاهای سلطه طلب نهاد حاکم امروز، علیرغم همه ی بی کفایتی ذاتی خویش، علیرغم خصلت مفتخواری و مفت پری و عوامفریبی که طبیعت ثانوی آنها است، و علیرغم آنکه در همین یکصد ساله ی اخیر دست کم سه بار (نخست در ماجرای تحریم تنباکو، سپس در جریان انقلاب مشروطیت و سومین بار در مبارزات ملی کردن صنایع نفت) بیوضوح نشان داده اند جز به منافع مادی و دنیایی خویش نمیاندیشند و هر بار به مجرد آنکه به منافع خود رسیدند مردمی را کینه صغیر و گوسفند تلقی میکنند به امید خدا میگذارند تا بار مقدر خود را ببرند و خار مقدر خود را بچرند، اکنون برای چهارمین بار موفق شده اند با بهره جستن از ناآگاهی خلق ما و غنیمت شمردن فرصت پیش آمده به گردهای ناشوآن خلق بر جهند و او را برای تحمل دوران پسر ادبار دیگری تا آخرین قطره ی مقاومتش بدوشند.

امروز، ما با توجه به تجارب تلخ عینی بیست و دو ماهی که از قیام بهمن ماه گذشته، همه ی نیروهای انقلابی اصیل و مردم آزاده ی ایران را به مبارزه ی «ما هفتک و یکپارچه فرا» میخوانیم تا به کمک آن به آرمانهای بنیادینی تحقق داده شود که تنها راه رهایی خلقهای ستمدیده ی ما از نحوست سلطه ی این دوالپاهای سواری طلب و بورژوازی گرگ صفت و حامیان امپریالیست آنهاست. چرا که بی گمان این سکه دو رو بیشتر ندارد:

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ
یا او تن ما به دار سازد آونگ!

ما در این لحظه ی تاریخی، با اشاره ی گذرا به خیانتهای تاریخی یکصدساله ی روحانیون و یادآوری تجارب تلخ این بیست و دو ماهه ی سراسر درد و رنجی که از نحوست سلطه ی آتشان و بورژوازی رفیق قافله و شریک دزد آنها بر خلقهای ایران گذشته است همه ی نیروهای آگاه و غیر وابسته را فرا میخوانیم برای مبارزه در راه تحقق یافتن:

- ۱- آزادی سازمانها و گروهها و احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی و شوراهای کارگری و اتحادیه های روستایی.
- ۲- خودمختاری خلقها در پناه دموکراسی برای ایران.
- ۳- برخورداری از حق اشتغال، مسکن، بهداشت و تحصیل مجانی برای همگان بویژه برای زحمتکشان و خانواده ی آنان.
- ۴- آزادی بدون قید و شرط زنان در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مدنی و برابری کامل آنان با مردان.
- ۵- آزادی ضمانت شده ی مطبوعات و از آنجا: آزادی بیان و قلم.

- ۶- امحاء کامل مصداق شرم آور و خودکامانه ی مفهوم "زندانی سیاسی".
- ۷- بازگشایی فوری دانشگاهها و اداره ی آن از طریق شوراهای انتخابی استادان، دانشجوینان و کارکنان دانشگاهها و آزادی فعالیتهای سیاسی در مدارس.
- ۸- انحلال کلیه ی سازمانها و نهادهای وسیع رسمی و غیر رسمی سرکوبگر و از جمله "دادگاههای انقلاب" که عملاً سرکوب مبارزان سیاسی را در دستور کار خود قرار داده است.
- ۹- ایجاد شوراهای سربازان، درجه داران، و افسران جزء در ارتش بقصد امحاء شیوه های فاشیستی اطاعت کورکورانه و ایجاد ارتش خلقی بجای ارتش شاهنشاهی - اسلامی کنونی.

مرکز برای ایسم جهانی به سرگودگی ادپریا ایسم آمریکا

هر چند از پیش آشکار است که رژیم حاکم کنونی بدلیل ضعف تاریخی وابستگی ایران به بازار جهانی سرمایه، همچنین ضعف پیشرو منطق گریز پایی از مواجهه با خواستههای دموکراتیک، و وحشت از مبارزه طبقاتی به هیچ روی قادر به تامین خواستهایی از این دست نیست، و جز این راهی نخواهد داشت که آزادیهای اجتماعی را زیر عناوین "النفاطی" و "غربی یا شرقی" و "غیر اسلامی" و "غیر مکتبی" و "فدائینقلابی" و جز اینها، در دایرهی تنگ برداشتهای بلاصحت آمیز خود از مسایل محدود کند تا بتواند سربلندی بحساب آنها برسد، با اینحال ما که تداوم انقلاب را جدا از مبارزه برای استقرار آزادیهای دموکراتیک نمیدانیم، از تمام تشکلهای صنفی - سیاسی مترقی و سازمانهای انقلابی و افراد آگاه دعوت میکنیم که از طریق بردن این شعارها بمیان تودهها و هر چه بیشتر آشنا کردن تودهها با مفاهیم گستردهی این شعارها، در راه تحقق بخشیدن به آزادیهای دموکراتیک به مبارزه ای پیگیر و بنیادی اقدام کنند.

امروز، بحیثیت و دوماه پس از برچیده شدن دستگاههای دیکتاتوری سلطنتی، ما هنوز در شرایطی بسر میبریم که:

- زندانیان از بسیاری زندانیان غالباً شکنجه دیدهی سیاسی به لایه ی مورچه میمانند.
- اختناق و سانسور بحدی است که پنداری نویسندگان و روشنفکران هنوز در سیاهترین سالها حکومت مطلقه ی شاه بسر میبرند.
- دسته های فاشیستی شب و روز در خیابانها به شکار انقلابیون مشغولند.
- اوباش خیابانی با چماق و چاقو به اجتماعات خیابانی حمله میبرند.
- هیچ روزنامه و نشریهای حق انتشار ندارد مگر اینکه پیشاپیش آخوندی "مکتبی و متعهد" و یا یکی از همپالگی های آنها در راس آن قرار گرفته باشد.
- هم اکنون "لایحه ی قانونی" احزاب و گروه های سیاسی در "مجلس شورای اسلامی" در حال بررسی است.

- در کرمانشاه عوامل رژیم به کشت و کشتاری باور ناکردنی مشغولند.
- در جنوب و غرب کشور، پاسداران فراری که به یمن مقاومت مردم محلی به پشت سنگرها بازگشته اند میهن پرستان وابسته به گروه های مترقی را شناسایی، خلع سلاح و بازداشت میکنند. حتی در مواردی این افراد به جوخه های اعدام سپرده شده اند.
- مدارس که به اسارت در چنگال "انجمنهای اسلامی" تن در نداده اند یکی پس از دیگری تعطیل میشوند.

- افق بازگشتی دانشگاه همچنان تاریک است.
- بسیاری از مبارزان انقلابی در دادگاههای با اصطلاح "مبارزه با مواد مخدر" بنام قاچاقچی اعدام شده اند.
- کارگران مبارز به اشپام "اخلال در تولید" از کارخانه ها اخراج شده به زندانهای قهری و سطایی برده میشوند.
- شورا های سربازی به بهانه ی "شرایط فرق العاده ی زمان جنگ"، بیش از پیش، یکی پس از دیگری منحل میشوند و چکمه لیسان شاه و رژیمش (تیمسارانی نظیر فلاهی، باقری و...) به برقراری مجدد روابط فاشیستی اطاعت کورکورانه کوشا هستند.

- زنان، با ترفندهای که نامش را وقیحانه "حرمت و آزادی اسلامی زن" نهادند بزیور حساب شوهری آمیز رانده شدند و اکنون زمینه چینیهای مجددی در کار است تا آنان را یکباره از

پرتوان ترین اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

کار در ادارات و کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بیرون بریزند و به کنج خانه‌ها بنشانند.

● هموطنان!

● کارگران، دهقانان، سربازان و زحمتکشان آگاه!

● زنان و مردان انقلابی کوشا و خستگی ناپذیر!

● خلقهای درگیر، مضاف طبقاتی و ملی!

● روشنفکران گرفتار در جنگال اختناق و عوام‌فریبی!

● استادان و دانشجویان مبارز در سراسر کشور!

● کارمندان مبارز اسرهای تهای یا کمازی اسلامی و شغلتش عقاید قرون وسطی!

● مبارزان آگاه‌دل، از هر سازمان و هر گروه و هر حزب و جمعیت انقلابی!

ایجاد فضای مطمئنی برای زندگی، برای اندیشه‌های خلاق و برای تبادل افکار و امنیت فردی و اجتماعی تنها از طریق مبارزهای پیگیر در جهت امحاء شرایط و هن آمیزی که هم اکنون به توده‌های سراسر کشور ما تحمیل شده میسر است، و امحاء این شرایط ممکن نیست مگر اینکه:

۱- از هیچ کوشش مشخص یا گروهی برای سازمان دادن به حرکات و اعتراضات توده‌ای علیه خودکامی‌هایی که پیروزی شوم و نفس خود را در استعمار ستم طبقاتی، در نفی آزادیهای فردی و اجتماعی، در تحمیل حجاب زنان بعنوان مقدمه‌ای برای طردنیمی از جمعیت خلاق کشور از عرصه‌ی پیکار و تولید اجتماعی، در نفی تخصصهای فنی و علمی، در نفی حقانیت گروههایی با طومارهایی طولانی از نام شهدایشان، در نفی قومیتها، در نفی هر تفکرواندیشه‌های جز آنچه در برداشتهای بیمارگونه‌ی خود آنان میگذرد، در نفی تاریخ و هنر، در نفی صنعت و تمدن امروز میدانند، فروگذار نکنیم.

۲- افراد و عناصر آگاه و مترقی و انقلابی در کارخانه، در روستا، در مدرسه، در اداره، در ارتش، در کوچه و خیابان و در همه جا، ضمن افشاء ماهیت طبقاتی و شعارهای دروغین جناح تازگی "آزادیخواه" حاکمیت و جلوگیری از ایجاد توهم تازه‌ای در توده‌ها، باید فعالانه علیه حاکمیت طرفداران ولایت فقیه، که به وقیحانه‌ترین نحوی حاکمیت مردم بر سرنوشته خود را نفی میکنند، به مبارزه برخیزند. مبرم‌ترین وظیفه‌ی عناصر انقلابی و مترقی، در رابطه با شعارهای ارائه شده در فوق، در مرحله‌ی کنونی، افشاء و سازماندهی مبارزه علیه حکومت توضیح المسائل نویسیها و روضه‌خوانان و شرکاء آنهاست که سرسخت‌ترین طرفداران چهل و نال آگاهی و سرکوب ستم طبقاتی، و کینه‌توزترین دشمنان زحمتکشان و نیروهای مترقی و انقلابی هستند.

۳- گروهها و سازمانهای انقلابی و مترقی و تشکلهای دموکراتیک، بدور از هر گونه خرده کاری و توهم فزایی، گروه‌گرایی و خود محور بینی و رهبری طلبی، در جهت تحقق اهداف دموکراتیک اشاره شده، بنحوی فعال و یکپارچه و هماهنگ به مبارزه برخیزند و از هم امروز اعتراضات خودبخودی و خواسته‌های دموکراتیک توده‌ها را سازمان داده آنها را در خدمت مبارزه‌ی طبقاتی و منافع اساسی زحمتکشان جهت دهند.

سازمان وحدت کمونیستی

«رنجنامه»

بنی صدر یا مانیفست جناح "لیبرال"

محتوای رنجنامه‌ای که بنی صدر ظاهر آن خطاب به "امام خبثی" نوشته و در واقعیت مانیفست یا تفسیر کامل جناح "لیبرال" هیأت حاکمه بشمار می‌آید، بیش از بسیاری از ملغمه‌های هفت جوشی که از سوی شمار بزرگتری از گروه‌ها و سازمانهای متصورا چپ، بشکل "تحلیل" از شرایط کنونی بحورد خلق اللبسه داده میشود، گویای ماهیت اوضاع و احوال شفاهی پرنیلاطم حاضر است.

مانیفست که در عبار ماضی از جنگ اندک اندک فرو نشسته و اتحاد بر تزلزل، شکننده و موقت جناحهای حاکم در اوایل جنگ روبه‌افول شده، هنگامیکه روحیه شوونیستی و میهن پرستانه بخشهایی از مردم ناآگسياه در اثر تشدید بحران اقتصادی، گران، بیکاری، تورم و جز اینها، روحیهی شاجمی تبدیل شد، و نیز هنگامیکه بارهای از نیروهای چپ که در اوایل جنگ گمان فیلشان بسیار تضاد قدیمی "خلق و آدم بریالسم" کرد و دفاع از استقلال جمهوری اسلامی را در برابر تهاجم امپریالیسم امریکایی از پیشه از طریق عامل دست دستانه‌هاش رژیم اشبختی عراق و فلسطینی سرزمین پرنیلاطمی را خلقی خود شمرده‌اند، و اکنون در نهایت ترس از سران اشتقاق از خود را در پیش گرفته‌اند، اینک "ناچاریم و بایستد برای اطلاع خود، برای آن که سازمانی جدی و مصمم برای پیشبرد امر پرنیلاطم با فلسطینی بمانیم و برای آنکه اجازه ندهیم خطاهای اشتباهات و انحرافات با موجب بهره‌برداری خیل عظیم ایرانیان از دستهای راست و روبریونیست قرار گیرد، خودمان آتشینها بمان را بی‌بالا بزنیم و مواضعی را از خود را زیر انتقاد جدی ببریم" (رژیم‌داران ضمیمه‌ی تئوریک شماره‌ی ۴۱، دوشنبه ۱۷ ذرماه ۵۹) و سرانجام هنگامیکه روشن شد مفهوم "وحدت‌الذریعین" رنجنامه‌ها جز وسیله‌ای برای تسخیر هر چه بیشتر مواضع و املاقی قدرت محسوب نمیشود، باری، رنجنامه‌ی آقای بنی صدر چندان هم دور از انتظار بنظر نمی‌آید. صرف نظر از آن و ناله‌های معمول خودستانی‌های همیشگی و قشر ضمیمه‌ی از مظلوم نمایان که سر سر نام‌ها را پوشانده است، رنجنامه‌ی اخیر نمایانگر چند نکته‌ی اساسی است:

۱- انفجاری در حال وقوع است. ۲- ارتش میباید مورد حمایت بی قید و شرط امام امت، دولت و مجلس قرار گیرد و در عین

حال به خار خود گذاشته شود. ۳- کار مشکل همیشگی یعنی تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری باید یکسره شود. ۴- دولت غیر متخصص و نالایق فعلی باید استعفا کند و جای خود را بدولت مورد قبول رئیس‌جمهوری و ارتش بدهد. ۵- رادیو و تلویزیون باید میان دو جناح تقسیم شود و غیره...

در سراسر نامه چندین بار از "حالیست انفجاری" و اینکه "مردم دارندید میگویند، در شهرهای خوزستان" اضطراب به نهایت رسیده در شهرهای دیگر هیچ چیز نیست و حقا همسر روز طولانی تر میشود" سخن میرود. در حقیقت هیأت حاکمه که از همان آغاز جنگ نهایت تلاش خود را بکار برده بود تا با تقویت روحیه شوونیستی مردم از سویی و تهاجم ارتجاعی کنونی را برده‌پوشی کند و توجیه مردم زحمتکش را از سیاستهای جنگ افروزانهای حاکمان دو کشور ایران و عراق به سرکوبشی نیروهای انقلابی، کارگران حق طلب و خلق بی‌هرمان کرد منحرف کند و از سوی دیگر با درخواست کار بیشتر و مصرف کمتر بر بحران اقتصادی حاضر سرپوش بگذارد، اینک به وضوح تمام میدید که فریاد جنگ اولیه‌ی بخشهایی از مردم ناآگاه به ناله‌های اعتراضی تبدیل شده، بدست و پا افتاد تا نظام را از خطر حتمی نجات بخشد. بهمین دلیل، پیداست که هر قدر از زمان بحران اقتصادی - سیاسی کنونی میگذرد، و بموارات آن هیأت حاکمه پایه‌های توده‌ای خود را یکی پس از دیگری از دست میدهد، نیاز به یکپارچگی و یکدستی ترکیب حاکمیت به تبع آن ایجاد یک دستگاه سرکوب متمرکزتر بیشتر احساس میشود. از سوی دیگر نمایش تا سوعا و عاشورا، بیانگر این نکته بود که حزب جمهوری اسلامی با از دست دادن نسبی هواداران ناگزیر از این پس بطوری عریان تر و بی پرده‌تر از گذشته، تسخیر بقایای مواضع قدرت را هدفگیری میکند. بهمین ترتیب بنی صدر و طیف وسیعی از "لیبرالها" که موقعیت خود را در معرض خطری جدی میبینند، مقطع کنونی را اگر نه بعنوان تنها مقطع تعیین کننده، دستکم یکی از تعیین کننده‌ترین مقاطع میدانند. در تقسیم مواضع قدرت به جز ارتش (که تازه بر سر شمشیرهای کشمکش شدید میان دو جناح جریسمان دارد) - تقریبا تمامی مواضع (شورای عالی قضا، بسیج،

شاه و سلطه‌ی پهلوی شتمانسته بود از طریق ارگانهای معمول و مرسوم در سایر کشورها (احزاب سیاسی، پارلمان، شهرداری ها و ...) دولتمردان و سیاستمداران مطلوب و دلخواه خود را تربیت کنند و به وجود آورد، ناگزیر باید به پذیرش نمایندگان و متخصصان بورژوازی دست دوم و سوم ایران تن در دهد. همراه با شدت یابی تضادهای درونی جناح همنسای حاکم، نیروی راندن کارگزاران جناح رقیب و جایگزینی آنان بوسیله عوامل "خودی" در دستور قرار گرفت. از اینرو تقسیم بندی مکتبی - منحصص چیزی جز رویه‌ی مسالهی یاد شده نیست، چرا که در قلمرو حاکمیت حزب جمهوری اسلامی تکنوکراتها و متخصصان کارآزموده‌ای مشغول بکارند که به هیچ روی کمترین کارگزاران جناح مقابل از تخصص برخوردار نیستند. در واقع دعوی این مکتبی (و تعلق فکری و عملی آن بیک جناح و مخالفت با جناح دیگر) و منحصص غیر مکتبی (وابسته به جناح بنی صدر) است و پس از رنجنامه‌ی فعلی و رنجنامه‌های بعدی در برابر نیروهای انقلابی و چپ‌چشمه و ظالمانی را قرار میدهد؛ بنظر ما در عین افشای همه جانبه‌ی سیاستهای ارتجاعی و فاشیستی حزب جمهوری اسلامی، میباید همان شدت وحدت دست به افشای ماهیت ریاکارانه و عوامل فریبانی سیاست‌های بنی صدر و "لیبرال" ها زد و مانع از آن شد که بار دیگر مردم زحمتکش ما از شوهم ولایت فقیه "به شوهم ولایت بورژوازی" مذبذب، متزلزل و وحشت زده‌ی ایران روی آورند.



تصحیح

متاسفانه اشتباهات زیر در رهایی شماره ۵۵ رخ داده‌اند که بدینوسیله با پوزش تصحیح میشود.

صفحه ۲۰ ستون دوم سطر ۲۶، "چپ" را افتاده است
صفحه ۲ ستون اول سطر ۲۸، بجای کلمه‌ی "دوست" "دولت" تایپ شده است.
صفحه ۲۲ ستون دوم سطر ۲، "انتصاب" صحیح است نه انتساب.
صفحه ۱۴ ستون دوم سطر ۱۱، عبارت صحیح "واژه" سوبالیسم در هر دو است که کلمات هر دو جای افتاده است.
در صفحه‌ی چند پاسخ صفحه‌ی ۱۳ ستون دوم "تئوری فوکو" درست است.
در صفحه‌ی ۹، ستون دوم سطر ۲۰، "جهش بزرگ به پیش" درست است.

مجلس، دولت، سپاه پاسداران، و ... در اختیار حزب جمهوری اسلامی است. از سرنوشت دیگری بنی صدر که از داشتن یک حزب و تشکیلات سیاسی محروم است لامحاله تنها راه مقابله با حزب جمهوری اسلامی را در روی آوردن به مردم و بهره‌برداری از ناراضی‌های اجتماعی - اقتصادی آنان (که خود را از طریق درخواستها، ستمهای دموکراتیک، نفی سانسور و اختناق، و قطع شکنجه و اعدامهای بی‌رویه و پاپیسان دادن به بحران اقتصادی فعلی و ... باز می‌نمایند) می‌بینند.

در هر حال بنظر می‌آید که بنی صدر کماکان به تنه قدیمی خود مبنی بر اینکه هرگاه "موجی" (قطاری) برای بیفتند من در رأس آن قرار خواهم گرفت" که نخستین بار در جریان سرکوبی دانشجویان انقلابی و بستن در دانشگاه‌ها در اول اردیبهشت سال جاری بر زبان راند، پای بند است. همین کسیکه خود زمزمه‌ی عاملان سرکوبی دانشگاه قرار دارد در سراسر رنجنامه‌ی کذابی چنانسان از فضای سانسور و خفقان دم می‌زند که گویایی "از همان ابتدا" به مدد "روشهای علمی" اینگونه شیوه‌ها را مذموم شمرده است. از سوی دیگر به هنگامی برای "آزادی" و "آزادخواهی" پستان به تنور می‌چسباند که در سراسرنامه‌ی خود نه تنها از فاجعه‌ی قتل عام وحشیانه و ضد انسانی مردم روستای "اندراش" در کردستان قهرمان به وسیله‌ی پاسداران ضد انقلاب و بسیج مستضعفین حتی کلاهی بر زبان می‌رانند، سهل است، بلکه از خدمات بیدریغ خود در بازسازی "یک ارتان پریشان و پراکنده و مایوس و پر هرج و مرج" را که پستان در کردستان و گنبد و آذربایجان غربی جنگیده است و ... سرکوب جنبش دموکراتیک خلقهای تحت ستم ترک و عرب دم می‌زند.

در واقع تفاوت تنها در شیوه و روش سرکوب است. حزب جمهوری اسلامی و جناح خرده بورژوازی هیأت حاکمه بنابر ماهیت خود بیشتر به سرکوبی برنامه (که اساس آن بر پایه‌ی بسیج شده‌ای ناآگاه استوار است) تمایل دارند. حال آنکه "لیبرالها" و بنی صدر شیوه‌ی سرکوب سازمان یافته و متمرکز (از طریق ارتش، پلیس، ژاندارمری، نیروی امنیتی و ...) را تنها راه مقابله با ناراضی روزافزون مردم و تهدیدهای نیروهای انقلابی و کمونیست می‌شمارند.

در این میان دعوایی که اخیرا بر سر تخصص و عدم تخصص در گرفته (و جای جای نامی بنی صدر به امام امت انعکاس یافته) تنها نمودی از ماهیت نه چندان پنهان تضادهای جناحهای حاکم است و آنچنانسان تازگی هم ندارد. قدمت مسالهی تخصص و عدم تخصص را میتوان تا مقطع قیام بهمن و تعیین بازگان بعنوان نخست وزیر دولت موقت دنبال کرد. خرده بورژوازی که در طول حکومت

قسمت ششم

نقدی بر

نظرات سازمان پیکار

“آگوستیسیسم” یا “ندانم‌گاری” پیکار

منطقی و غیر منطقی خود ادامه یابد، جدلهای ایدئولوژیک-تئوریک در عین کمال اهمیت خود برد محدودی دارند.

«هنگلامیکه» پیکار که خود معترف است اکثریت خوانندگان را روشن‌فکران تشکیل می‌دهند (از این اعتراف ضمنی ناخواسته تعجب نکنید. رجوع کنید به «پیکار ۶۶» پاسخ به نامه‌ها) و با سازمان «روشن‌گاران» و «ما» (که نه بطور ضمنی بلکه بطور صریح چنین اعتراف می‌کنیم) جدل میکنند، مخاطب و بی‌گنا توده‌ی مورد نظر، مستقیماً توده‌های کارگیری نیستند. این امر بسدی انت‌ولی بهر حال واقعیت دارد. توده‌های کارگر، در این مرحله از جنبش، بطور غیر مستقیم از این جدلهای ناشر میگیرند. و این نازده شام آن بخش بسیار کوچکی است که فعلاً سودای چنین مطالبی دارد. با اینهمه، محدود بودن تاثیر مستقیم این مباحث مانع از تسن دادن به آنها نیست. اگر قرار باشد که بخشی از وظایف روشن‌فکران این باشد که با الهام از پروسه‌ی واقعیت آگاهی سوسیالیستی را جمع‌بندی و فورموله‌کرده و به میان طبقه‌ی کارگر ببرند- که چنین است- پس میتوان این امید را داشت که تاثیرات محدود کتونی در گسترش و اشاعه‌ی خود به طبقه‌ی کارگر ابعاد وسیعتری یابد و بر سرنوشت جنبش کارگری تاثیر گذارد.

قصد داشتیم در این شماره برخی دیگر از نظرات «پیکار» را مورد دقت و نقد قسیرار دهیم و بسهم خود در تصحیح این اسنادات و اشکالات بینشی و ایدئولوژیک این سازمان که علیرغم همه‌ی کژاندیشیها از جمله سازمانهای مبارز جامعه‌ی ماست بکوشیم. ما با آنکه ایرادات و اشکالات را بقدری اساسی و عمیق میدانیم که تصحیح آنها را محتاج به یک تحول عمیق و دگرگونی همه‌جانبه‌ی بینشی و با علم باین مساله که اگر چنین امسری میر باشد تنها در جریان یک مبارزه‌ی طبقاتی وسیع، رشد جنبش کارگری و اعتلا جنبش کمونیستی بدست آمدنی است، معهذا کلاً ناامید نبوده و نیستیم که جدلهای ایدئولوژیک-تئوریک سازمانهای کمونیستی موجود- علیرغم بسببی ارتباط بود فعلی آنها با جنبش طبقه‌ی کارگر- نتواند تاثیرات معینی داشته باشد. دردور آنکه بسیاری از مسایلی که در درون سازمانهای کمونیستی یا در ارتباط میان سازمانهای کمونیستی مطرح اند هنوز مسایلی نیستند که در سطح جنبش کارگری مطرح باشند و عوام مسل مختلفی منجمله ضعف جنبش کارگری، بی ارتباطی ارگانیک مطلق با نسبی سازمانهای کمونیستی با این طبقه، و از آنجا انتزاعی بسسودن بسیاری از مطالب عنوان شده، بدون هیچگونه نظارت و تصحیح توده‌ای میتواند تا آنها بتهای

موجب خرسندی "پیکار" میشود؟ این نه برخورد رفیقانه به "رزمندگان" است و نه بمبارشگردهای "لنگش کن" و نظایر آن برخورد غیر رفیقانه به حتی خوانندگان خود "پیکار" است. به هواداران شان، و به همه آنهايي که به آنها میگویند اگر به گفته‌ی خود ایمان دارید از مصاف نهرا سید.

"تأثیر اجتماعی" ما و شما، رفقا!، متأسفانه بسیار کمتر از آنست که در رویاهای نارسبستی "مهمترین سازمان" ظاهر میشود و تا زمانیکه هم شما و هم ما، و هم سایر سازمانها چه در این عوالم هیروت باشیم، بسیار کسم خواهد بود. و چه بهتر. ما امیدواریم جنبش کمونیستی دیرتر رشد کند ولی رشد سالم کند. تا اینکه در همان براههای هزار بار تجربه شده و هزار بار شکست خورده پیچاننده شود. نه شما دلالید و نه ما، نه شما صرافید و نه ما، نه شما قیان دارید و نه ما. فعلاً تأثیر عمده‌ی شما و ما و سایر سازمانهای کمونیستی بر عناصر کمونیست و چپ روشنفکر است. و اگر میزان این تأثیر "سنگ قیان" صحت یا عدم صحت نظرات باشد که وای بر ما اگر چنین بیندیشیم. تازه میتوان گفت سختی تأثیر بیشتر دارد که کالید مومیایی شده‌ی ترهات سنتی را بدرد و اندیشه را با کلیشه و مارکسیسم را با مذهب اشتباه نکند. و اگر میخواهید، یک خروار نقل قول، و یک انبوه حکایت و امثله از کلاسیکهای مارکسیستی در صحت این مدعا برای شما خواهیم آورد.



ما نیز مانند "پیکار" معتقدیم که مسالهی ما هیئت خامه‌ی شوروی (بگفته‌ی پیکار، سوسیال امپریالیسم روس) از مسائل مبهم جنبش کمونیستی جهانی است. از مسائل مبهم جنبش کمونیستی ماست. اما آنچه برای ما اهمیت مساله را تعیین میکند نه نفرت از سیاست خارجی ضد کمونیستی شوروی - که بهسر حال مورد نفرت ماست - بلکه شناختن این مساله است که سوسیالیسم چه هست و چه نیست.

در این صورت، یعنی در حالیکه میدانیم این مباحث در مسیر جنبش کارگری موثرند، و همه‌ی ما لااقل ذهناً تصور میکنیم که دوستدار طبقه‌ی کارگریم، پس شعوب - و متأسفانه گناه میتوان گفت غرض ورزی - در برخورد به مسائل و تکان نخوردن از "موضعی" که تمام پایه‌های آن فرو ریخته است را چگونه میتوان تعبیر نمود؟ ما با چه چیزی سرو کار داریم؟ بسا "آبروی" سازمان خود، یا ملاحظات فرقه‌گرایی، یا خیره‌سری و لجابخت؟ و یا با سرنوشت جنبش، یا علم، و یا آگاهی؟

نیمه‌ی "پیکار" ۸۱ را ورق میزنیم. دوازده صفحه‌ی ریز در پیرامون یک سازمان "رزمندگان" و اظهار لطف طعنه زنانه به سازمان مسسا مطلب دارد. آنرا با دقت میخوانیم و تاسف میخوریم از وقت گرانیهایی که نویسنده یا نویسندگان که پرداخت افراد با استعدادی هستند بپرد داده‌اند. و نیز از وقت ایشا گرانبه‌تری که خوانندگان باید صرف آن کنند. به اصل مطلب میپردازیم:

"پیکار" شما مت برخورد رو در رو با ما را ندارد. با آدمهای فاضلی نیستیم ولی "پیکار" باید خیالی از خودش نامطمئن باشد که نخواهد رو در رویی کند. گر چه میدانیم "پیکار" توضیح این رویه را برای هواداران خود بطور درگوشی با سنگ قیان "تأثیر اجتماعی" (کمی آن در مورد سازمان ما و زیادی آن در مورد "پیکار" که خود را مهمترین سازمان جنبش کمونیستی ایران میدانند. نیمه‌ی پیکار ۸۱ میدهد) با عرض ما قوت، حتی "مورد بحث" که جای تردید دارد. سفیهانه‌ترین "توضیح" فرار از جواب استوار است (با اینهمه - به میدانیم چرا "پیکار" پوست خریزه را زیر پا رفقا "رزمندگان" میاندازد و از آنها میخواهد که جواب ما را بدهند؟ معلوم نیست "پیکار" چرا اینقدر اصرار دارد که ما و "رزمندگان" را هم بهم نزدیک کند و هم به جنگ تشویق کند. مگر خدای ناکرده مسسا و رزمندگان اردوی دشمنیم که "وحدت و تضاد" مان

ما خواهان نابودی جامعه‌ی سرمایه‌داری هستیم. ما می‌خواهیم در راه برآمدن و استقرار سوسیالیسم کوشش کنیم. پس این کفران نعمت نخواهد بود اگر بگوئیم آنچه ما خواهان آنیم هنوز در جایی مستقر نشده است و لسی معتقدیم که این کار بالاخره خواهد شد. بشر "متمدن" خواهد شد. استثمار را از بین خواهد برد. انسان توانا تر از آنست که بالاخر نتواند ستم طبقاتی را از بین ببرد، کسسه طبقات را از بین ببرد، که نعمات وافر زندگی را بر حسب نیاز انسانها تقسیم کند. ما نمیدانیم این امر کی انجام خواهد گرفت، روند تحقق آن از چه مسیرهای پرفراز و نشیبی خواهد گذشت. چقدر طول خواهد کشید، چه مشکلاتی و چه مسائل تازه‌ای خواهد آفرید. اینها هیچکدام را بدقت نمیدانیم. نقطه‌ی حرکت، جامعه‌ی طبقاتی را میدانیم. حدود نقطه‌ی مورد نظر، جامعه‌ی بی طبقه را نیز با استنتاج تشوریک از پیروسی واقعیت دریافته‌ایم. پیدا کردن راه بعهده‌ی ماست. باور کنیم رفقا، رفقای "بیکار"، نه مارکس، نه لنین، و نه حتی استالین و مائو، این راه را بدقت نمیدانستند. آنها تا حدی که شرایط زمانشان، تجربه‌شان، علم و آگاهی شان اجازه میداد، خطوی را بطور کلی ترسیم کردند. بیش از آنهم نمیدانستند. بلد نبودند. تجارب تاریخ هنوز واقع نشده بود که آنها یاد بدهد. نمی دانستند و میگفتند نمیدانیم. مارکس دردها هزار صفحه نوشته بالاخره نگفت سوسیالیسم چیست. نمیتوانست مشخضات اجتماعی جامعه‌ی سوسیالیستی را ترسیم کند. افلاطون نبود که مدینه‌ی فاضله بسازد. نمیدانست و میدانست که نمیداند. این نوع نادانی عیب نیست. عین کمال است. اگنوستیسیسم (!!) نیست. عین درایت است. بشر و نه خدا تا آنجا میدانند که ابزار تحقیق و تجربه دارد، آنرا بکار میبرد، و از آن در محدوده‌ی علم استنتاج تشوریک میکند. بشری که این کار را نکند یا

خدایگونه است و یا جاهل. بشری که این کار را نکرده تصور کند جواب را میداند، یعنی بشری که نمیداند که نمیداند، عاقبت دلچسبی نخواهد داشت.

بنابراین، رفقا، تعارفاتی از قبیل "اگنوستیسیسم" و نظایر آنرا کنار بگذاریم. جسارت است ولی پیدا است که شما حتی معنای لغتی را که بکار میبرید نمیدانید. بهتر است ما و شما هر چه ممکن است در بحث فلسفه متوسل نشویم که باعث شرمساری میشود. اگنوستیک - لادری - کسی نیست که میگوید نمیدانم. همه چیز را همگان دانند و همگان چنانکه بزرگمهر فرمود هنوز از مادرزاده‌اند! لادری حتی کسی نیست که واقعیات را نمیند. کسی است که واقعیات را نمیند اسمش کور است. لادری کسی است که - توجه کنید - از دیدن واقعیات فراتر نمیرود. یعنی پس از دیدن مشخص، قادر به تجرید نیست. قادر به استنتاج تشوریک نیست. حتی آن کسیکه استنتاج تشوریک غلط میکند لادری نیست. ایدالیست است. شما در ترجمه‌ی فارسی لادری - نمیدانم - فقط مو را دیده‌اید اما نمیدانید که بین نمیدانم و "نمیدانم" تفاوت از کجا تا کجاست. شما که معترفید غالب خوانندگان شما روشنفکران هستند لاقلاً اینقدر فروتنی داشته باشید که با آنکه خود را "مهمترین سازمان جنبش کمونیستی" میدانید در مقولاتی که چیزی از آن نمیدانید دخل و تصرف نکنید. به هوادار مشتاقان یاد ندهید که هر که گفت نمیدانم اگنوستیک است. و یا حتی هر که واقعیات را ندید فلان است و بهمان.

بگذریم. سخن بر سر اینست که در زمان مارکس و انگلس سوسیالیسم هنوز آغاز به برآمدن نکرده بود. نه عمر لنین و نه واقعیات جامعه‌ی شوروی نیز مجال نداد که بحثی پیرامون ماهیت جامعه‌ی سوسیالیستی و قانونمندیهای آن ارائه شود. "رفیق استالین" نیز که با یک چوختن قلم طبقات را در شوروی

نا بود شده خواند و اساسا نیازی باین کار
ندید. "رفیق ما" هم بگفته ی پیکار اساسا
تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا را نفی
میکرد (پیکار ۷۵) و توقع شناختن و شناساندن
سوسیالیسم از او قدری نابجاست! لین پیانو
و انورخوجه و کیم ایل سونگ هم متاسفانه
آثار درخشانی برای نسل بشر باقی نگذاشته اند
(و یا شاید گذاشته اند و ما خبر نداریم)
بنابراین چه کنیم ما و هر انسان راغب دیگری
جز آنکه بگوئیم نمیدانیم و از اینکه لادری
خوانده شویم نهراسیم. (لادری که جای خود
دارد. از طرف رفقا منضم به داشتن "گرایش
شدید تروتسکیستی" نشویم. بیچاره تروتسکیستی
که نمیگفت نمیدانم. او میگفت جامعه ی شوروی
استالینی جامعه ی سوسیالیستی است و لیسینسکی
منحرف است. رفقای پیکار میگویند جامعه ی
شوروی استالینی جامعه ی سوسیالیستی بود ولی
انحرافات داشت. آری این دو موضع شباهت
بیشتری بهم دارد یا موضع ما که میگوئیم
سوسیالیستی نبود و نیست. و تروتسکی!!)
اکنون ما و تا اندازه ای "رومندگان" -
این جسارت را داریم که بگوئیم حال کسبه
بزرگان و "موزگاران" در این میثت خصاص
چیزی بماند نیا موختند. زمان آنها اجازه نمیداد
(مارکس و لنین) و با بینش ایدئولوژیک
آنها (استالین و ما) - این وظیفه ی ما و
انواع ما انسانای خاکی است که دستها را
بالا بزنیم و کمک هم مساله ی سوسیالیسم و
ساختن آن و اشکالات و انحرافات آنرا در
این ۵۰ - ۶۰ سال اخیر بررسی کنیم. ما
اینرا میدانیم که اکنون نمیدانیم، و لیسینسکی
اینرا میدانیم که خواهیم توانست بدانیم.
اگر این اگنوستیسیسم است ما حرفی نداریم.
ما طالب این هستیم که بدانیم. حاضریسم از
همه و منجمه از "پیکار" بیا موزیم. حاضریسم
هر متنی را بخوانیم. حاضریسم رنج هر تحقیقی
را بخورد هموار کنیم. با اینهمه، و درست
بهمن خاطر، تمام صفحات متعدد نوشته های
متعدد "پیکار" و سایر "کمونیستهای پیکار"

را باز زیر و رو کردیم تا ببینیم این
"واقعیتی" که پیکار از آن سخن میگوید کدام
است. رفقای "پیکار"، رفقای هوادار پیکار،
شما نیز این کار را انجام دهید. اگر یک
کلام از این واقعیتی که داشما از آن سخن
میرید در یکی از نشریاتتان گفته باشید ما
ایمان میآوریم که لادری که هیچ، شبه تروتسکیست
هستیم.

رفقا! اگر نگوئیم صدبار، لااقل ده بار
بار، در نوشته هایمان به زیادهای مختلف
گفته اید که:

"هر کس حقیقت عینی را بیک مساله ی
قابل بررسی تبدیل نماید، هر کس شناخت
موجود از ساخت امپریالیستی شوروی را
نفی نماید... اسلوبی را که بکار بسته
است ما سوسیالیسم دیالکتیک نیستیم.
اسلوب اگنوستیسیسم!!) و نفی
شناخت عملی!!) است، تبدیل واقعیت
به مساله ی مورد شک و بررسی است."
(ضمیمه ی پیکار ۸۱ تاکید ماست)

حال رفقا، از شما معنی میکنیم که فقط یکبار
این چیزی که هم "حقیقت عینی" است، هم
"واقعیت" است، هم "شناخت موجود" است و هم
"شناخت عملی" را یکبار بماند دیگر
مشاقان نشان دهید. باور کنید که ما خنجره
نمیگیریم که شما حتی به معنای این لغات و
اصطلاحاتی را که ردیف کرده اید توجه نکرده اید
و چنین بیرحمانه به قلب علم میزنید. چرا
یکبار بجای ترساندن خلق الله از "حقیقت"
و "واقعیت" و "انواع شناخت"، اینها را خیلی
خونسرد و آرام نشان نمیدهید. صادقانه
میگوئیم که اینکار شما بار بزرگی از دوش ما
برخواهد داشت. ما هیچ نوع مانسجم
ایدئولوژیک - تئوریک در پذیرفتن این مساله
- البته بشرط اشبات آن - که شوروی جامعه ی
سرمایه داری است در خود سراغ نداریم؛ ما تا
اینجا آمده ایم که میدانیم سوسیالیستی
نیست.

اگر شما تنها گوشه ای از آن واقعیتها و

حقیقتها و شناختها را نشان دهید و ما مشتاقانه بقیه را خواهیم پذیرفت. آیا این تقاضای نابجایی است؟

بهر حال "بیکار" پس از نگارش دفعتات متعدد در ذم "نمیدانم"، و تکرار این مسأله که چرا واقعیت و حقیقت و کذا را نمیبینی، و ایراد به کسانی که میگیرند جامعه شوروی رویزیونیستی است، سوسیالیستی نیست، و لسی مناسبات تولیدی آنها هنوز نمیدانیم، چند جا لغزشهایی میکند که آموزنده است. در شماره های قبل گفتیم و با دیدن ضمیمه ی بیکسار ۸۱ برای ما روشنتر میشود که "بیکار" در نوعی تناقض اسیر میشود که مفری از آن ندارد. توضیح آنکه "بیکار" بخود حق میدهد طی چند جمله حساب حزب زحمتکشان ویتنام و اساسا دولت ویتنام را برسد.

"رویزیونسم در آنجا (ویتنام) کاملاً حاکم گشته و دولت ویتنام را بیک دولت بورژوازی استحاله داده است، و بهمین تناسب نیز ویتنام روز به روز در جهت استی بیشتر سیاسی، اقتصادی و نظامی به شوروی پیش میرود." و در جای دیگر بنوک کمکون را چنین توصیف میکند:

"بنوکی که بوسیله ی آن کشورهای اروپای شرقی و از جمله ویتنام ((کنشدا، منظور "بیکار" بعلاوه ویتنام بوده است)) توسط شوروی استثمار میشوند." ما نیز مانند هر کمونیست دیگری از وابستگی های ویتنام به شوروی بسیار ناراحت هستیم ولی در عین حال چیز جدیدی در این وابستگیها نمیبینیم. این نوع وابستگیها (بمعنای دقیق آن فعلاً کاری نداریم) هر چه هستند از قبل از پیروزی ویتنام، از سالهای دهه ی ۵۰ در مورد ویتنام شمالی وجود داشتند. چرا آن موقع دولت ویتنام کمونیستی بود حالا بورژوازی است. ما دلیل دیگری نمیبینیم جز

این که تنگ سیانویسنگ چنین میگوید. ما در عین حالیکه از پیمانهای سیاسی و اقتصادی و نظامی بین ویتنام و شوروی تکران هستیم، مناسبانه آن "قاطعیت" بیکار را نداریم که ۵۰ سال مبارزه ی بی امان ویتنام در راه سوسیالیسم را ناگهان مبارزه در راه سوزووازی - ارزیابی کنیم. شاید ما رفیق القلب هستیم ولی با اینهمه از بیکار میپرسیم بنده فرغ آنکه حکم شما صحیح باشد آیا چنین حکم مهمی نباید لاف قدری دلیل و سند هم به همراه داشته باشد. آیا صرف وجود پیمان و قرارداد بین دو کشور کافی است که مناسبات تولیدی آن حوامع را روشن کند. آیا شما کوچکترین تحقیقی در مورد مناسبات تولیدی جامعه ی ویتنام کرده اید که چنین گستاخانه حکم میدهید؟ ما چنین مطالعهای نکرده ایم اما خجالت میکشیم که "استدلالاتی" نظیر شما بکنیم. ما برای کسیکه از ما بپرسد مگر همین پیمانها قبلاً وجود نداشت جوابی نداریم شما دارید؟ ما برای کسیکه بپرسد: چه شده که جامعه ی که ۵۰ سال برای سوسیالیسم جنگیده و انقلاب آن مورد نااشید همه ی کمونیستها (بجز عده ای از ترولسکمستها) بود منحرف شد جوابی نداریم. ما نه میتوانیم جوابهایی نظیر "بیکار" بدیم ("پس از مرگ اسنلین"، "پس از مرگ ماشو"، "پس از مرگ هوشی مین") چون این جوابها را دروغ میدانیم و نه میتوانیم از ترس اینکه "لاد ری" خواننده شویم جوابی از آستین بیرون بکشیم. برای ما مسأله ی ویتنام حل نشده است. نمیدانیم. رفا، نمیدانیم! اگر شما میدانید بما بیاموزید. شما پیمانها دهید که چگونه شوروی ویتنام را استثمار میکند. لاف چند رقم، چند سند نشان دهید. باور کنید ما آنقدر از مناسبات شوروی با آن کشورها ناراحت هستیم که این اسناد را خواهیم قاپید.

این سؤال اما میماند، و در گذشته هم آنرا مطرح

بقیه در صفحه ۱۶

برای تحقیق آرمانهای واقعی زحمتکشان؛ انقلابی نگریاید

کردستان: گشتار زحمتکشان ادامه دارد

تفر از مردم روستای کوپنج را بدون هیچ دلیلی فجیعانه بقتل میرسانند.

هر چندگاه روستاهای اطراف پادگان بانه، با خمپاره اندازهای سنگین پادگان بانه بمباران میشود.

فانتومهای جمهوری اسلامی پس از انجام عملیات موفقیت آمیز در خاک عراق!

بمباران شهر کردنشین و بی دفاع بشجوبن، روستای خاورساوجی در اطراف مریمسوان را از بمبهای پتان بی نصیب نگذاشته و فرزندان روستائیان فقیر را بقتل میرسانند.

ارتشیان و پاسداران مستقر در اطراف مهاباد به قصد جمع آوری اسلحه روستاهای "کولی" و "جولهان" را مورد هجوم قرار میدهند و مبارزین جوان ده را به گلوله میبندند.

یکی از دهات اطراف پیرانشهر "جگر" در ۲۵ کیلومتری پیرانشهر بوسیله ناپالم و راکت مورد هجوم وحشیانه ارتش قرار میگیرد.

پاسداران و دیگر مزدوران جمهوری اسلامی پس از قتل عام ایندرفاش و بوسف کنند، زحمتکشان "صوفیان" اشنویه را قتل عام میکنند. در این فاجعه ۱۳ نفر از اهالی ده به شهادت میرسند.

در مهاباد ۶ تن از مبارزین کرد به جوخه های اعدام سپرده میشوند.

پاسداران و مزدوران ملاحنی روستاهای "گلوه" و "بایزآباد" اطراف نغده را که قبلاً خلع سلاح نموده بودند به آتش میکشند.

۱۷ نفر از اهالی ده "سروگاسی" در اطراف پیرانشهر توسط پاسداران، افراد "سپه" مستضعفین و ارتشیان قتل عام میشوند. این جنایتکاران که برهبری ملحنی سناپنده مجلس شورای اسلامی از ارومیه - حمله نموده بودند با ساطور و چاقو به گشتار مسرمد زحمتکش این ده پرداختند. این مزدوران حتی از آتش زدن حدود ۱۳۰ خانه و انبارها علوفه روستائی خودداری نکردند.



مردم رنج دیده و ستم دیده ایران!

آنچه در فوق آمد سیاه بخشی از جنایات رژیم است که خود را "جامی مستضعفین" و حقوق پایمال شده آنان میداند. آیا برآستی این چنین است؟ آیا احقاق حقوق پایمال شده زحمتکشان یا به گلوله بستن آنان تامین میشود؟ آیا این دولت "مستضعفین" است که خانه های زحمتکشان روستائی را به آتش میکشد و با این دولت سر- مایه داری است که با حجاب اسلامی و به تمام

ارتجاع بار دیگر کردستان را به حمام خون تبدیل کرده است. ارتش جمهوری اسلامی که امروزها خواهان دفاع از انقلاب و کشور است روزی نیست که به جنایتی جدید در کردستان دست نزنند. روحانیون، این مدافعین دواشتهی حفظ انقلاب اسلامی به سبک اسلاف خود به قصابی در کردستان مشغولند و عجا که هم مدافعین "دموکراسی جدید" بنی مدر و ترکاء و هم مدافعین خرده بورژوازی "فدا میریالست" در مقابل جنایات بیشمار جمهوری اسلامی در کردستان ساکت نباشند و از ترس از دست دادن موثلفین فعلی و آینده شان خفقان گرفته اند. ددمنشهای اخیر رژیم در کردستان بحمدی است که تاریخ سناوشهای ملی و طبقاتی نظامی آنها کمتر سیاد دارد. کودکان در گمشواره در غضب خشم حیوانی بنام ملاحنی میسوزند و بیومردان و بیرزبان دهات کردستان صرفاً بجرم کرد بودن، سرشان با ساطور قصابی "سپه" مستضعفین از بدن جدا میگردد و جوانان مبارز پرست و انقلابی به جوخه های اعدام سیاه پاسداران سپرده میشوند. و این جنایات در "کوبه" الحی رسانه های گروهی "آزاد منش" انجام میگردد.

در حقیقت آنچه امروز رژیم در کردستان بدان دست میزند، طبعی شومی است از آنچه که احتمالاً سراسر ایران بعد از پیروزی لشکر اسلام در جنگ با ۸۰۰۰۰۰ با آن روبرو خواهید شد. رژیم در گرما گرم جنگ، و نا آن لحظه ای که هنوز افکار عمومی مردم متوجهی ممالسمی جنگ و عواقب ناشی از آن است و توده های ایران زده ناظر و شاهد دعوی قدرت بیسین جناحهای حاکم میباشد "آرام" و "قارغ" از عکس - العملای احتمالی مردم، دست به چنین فجایعی میزند.

روستاهای شاوربران در اطراف مهاباد به بوسیله بمبهای ناپالم و راکت فانتومهای جمهوری اسلامی به آتش کشیده میشود.

در سنج منازل مردم عادی مورد هجوم اوباشان جمهوری اسلامی قرار میگردد و ما یحتاج اولیهی مردم از قبیل روغن، نفت، قند، برنج به غارت برده میشود. رژیم میترسد که این ما یحتاج احتمالاً در اختیار پیشمرگان قرار گیرد.

در اورامان (نوده) و دهات اطراف بانه بهانه ی وجود پیشمرگان مورد هجوم خمپاره های سنگین پادگان ارتش قرار میگردد.

فانتومهای جمهوری اسلامی دهات اطراف پیرانشهر را به بهانه ی ممانعت از دخول نیروهای عراق بمباران میکنند و باعث گشتار عده ای از مردم بی دفاع دهات مرزی میگردد.

پاسداران مستقر در پادگان جلدیان چند

کردستان:

زحمتکشان آنانرا می چاید؟ بنظر نمیرسد یافتن جوابی برای این سؤال چندان مشکل باشد. حکومتی که دستش تا مغز در خون زحمتکشان این مرز و بوم آغشته است نمیتواند حامی آنان باشد. آیا این یک بخش از حاکمیت است که به این گشتارهای و حشیانه دامن میزند با تمامی حاکمیت با احساس یک خطر جدی از جانب جنبش کردستان علیرغم اختلافاتشان در پایتخت در کردستان متحدانه "مبارزه علیه مخالفین خود می پردازند. چگونگی شرکت مشترک جناحین هیات حاکمه در این گشتارها، قتل عام مستضعفترین توده های زحمتکش ایران، و دست آزدن به حیوانی ترین انواع "مبارزه" با مردمی که خواست ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک خویش - خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران - هستند جای هیچگونه شک و شبه ای باقی نمیگذارد که رژیم مرتجع و ضدانقلابی جمهوری اسلامی علیرغم تمام ادعاهای دروغینش در مبارزه علیه امپریالیسم و بنفع توده های مردم، کمر به قتل مردمی بسته است که برآنند که قهرمانان در مقابل تهاجمات مکرر ارتش و سپاه پاسداران و دیگر غلامان حلقه بگوش سرمایه داری حاکم ایستادگی نمایند. رژیم با آنکه ظاهرا دشمن اصلی خود را عراق میدانند، در این لحظات نیز از جانیتهای پیشمار در کردستان و دیگر نقاط ایسیران رو گردان نیست، و برماست که با تمامی قوا چه با شرکت در مبارزه ای حق طلبانه ای مردم گردد، وجه با افشا رژیم و سازماندهی حرکات اعتراضی علیه جنايات سیاسیه علیه هموطنان کرد از تکرار، قتل عامهای جدید در کردستان جلوگیری نمائیم.

نقدی بر...

کردیم، چرا تنها ویتنام و کشورهای اروپای شرقی را کشورهای سرمایه داری وابسته به امپریالیسم نمی نامید؟ چرا کشورهای مانع ویتنام را که یگانه شما تجاوز بخاک کامبوج میکنند و سوسال امپریالیست نمینا مید. چرا شما که معتقدید حتما باید در مورد "ساخت" نظر قطعی داد از ساخت این کشورها سخن نمیگوئید، چرا نوع انقلاب آینده ای آنها را (انقلاب دموکراتیک نوین) درجا معی سرمایه داری وابسته به امپریالیسم! معین نمیکند، و بالاخره زنده ای که از ما کرده ای انتقاد میکنیم. شما نوشته اید:

"این چیز سوم چیست؟ همان نظام تولیدی جدید است که در قیل توضیح دادیم. همان دولت استثماری - سوسیالیستی، همان ساخت بوروکراتیک حاکمیت مشی بوروکرات که سازمان وحدت کمونیستی میگوید..."

(ضمیمه ای بیکار ۸۱)

ما از شما میپرسیم، در کدام نوشته، در کدام سخن ما از "ساخت بوروکراتیک" سخن گفته ایم. آیا دروغی باین بزرگی برای چیست؟ آیا بدینگونه به هواداران خود درس صداقت میدهید؟ اگر توان مقابلنه ندارید، سکوت کنید، این بهر از تحریف و دروغگویی است.

ادامه دارد

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

یارمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را، هر قدر هم که نا چیز باشد، از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

فهرست مطالب

بیانیت تراکم مطالب، چاپ قسمت دوم مقاله "تراژدی مصر و تکرار آن در عراق" در این شماره ممکن نگردید. ضمن پوزش از خوانندگان، به اطلاع میرسانیم که ادامه ای این مقاله در رهایی شماره ی ۴۱ بجا خواهد رسید.

هفته نامه

رهگشی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

آیت الله کاشانی

"روحانی مبارز" فاشیست!

اظهارات با تمانقلیج در مورد ارتعاش باکاشانی و شرکت کاشانی در کودتا، بقدری گویاست که ما در اینجا صرفاً مهمترین آنها را از انقلاب اسلامی ۱۳ آذر نقل میکنیم، و پس از آن اشاره‌ای میکنیم به گذشته‌ی دورتر این دو مزدور امپریالیسم.

"به سبب اعتقاد راسخ اینجانب به اسلام، من مورد عنایت مرحوم حضرت آیت الله العظمی کاشانی قرار گرفتم و در سال ۲۷ یا ۲۸ بود که ایشان اینجانب را احضار کردند و ضمن تعقد فرمودند از کارهای شما باخبرم و همه‌ی کارهایت (از جمله "خدمات کدایی در آذربایجان") مورد تأیید است. باید در قبال نامسلمانها ایستادگی کرد."

"...تمام نزدیکان ایشان ((کاشانی)) میدانند که من یکی از مریدان ایشان بودم و رفتار من مورد حمایت ایشان بود. در سالهای ۳۰ و ۳۲ و بعد از مرداد ۳۲ و تا آن مرحوم در قید حیات بودند خدمت ایشان میرفتم و با از طریق مکاتباته با ایشان در تماس بودم."

"...در اوایل سال ۱۳۳۲ وقتی خدمت آقای کاشانی رسیدم فرمودند که باید خدمت این کافران رسید. من گفتم به آقای کاشانی که من کسی نیستم و همدستی ندارم و افرادی در خدمت نیست. ایشان فرمودند صبر کنید، تا مل کنید، تغییراتی در پیش است. روز ۲۵ مرداد وقتی زاهدی تلفن کرد و گفت قرار است شما را بریاست ستاد انتخاب شوید، من این پیشنهاد را با حضرت آیت الله کاشانی در میان گذاشتم...."

روز ۲۵ مرداد با تمانقلیج بعثت شرکت در توطئه‌ی کودتای نافرجام علیه مصدق - و بقول خودش، "بعثت همین وطن پرستی و اعتقاد به دین اسلام" - دستگیر میشود، و روز ۲۸ مرداد به دنبال موفقیت کودتای بعدی از زندان بیرون می‌آید.

"در غروب ۲۸ مرداد پس از روی کار آمدن

"در آذر ۱۳۲۵ در آزادی آذربایجان مشارکت فعال داشته و از نفوذتوده - ایها و دموکراتها و رسیدن به آرزوی شوشان جلوگیری کردم. با شوروی ها و با جاسوسان آنها در تبریز و اردبیل درگیر شدم و حضرات تبریز بخصوص آقای مشکینی گواه خدمات صادقانه‌ی اینجانب هستند... حضرت آیت الله انواری هم گواه خدمات من هستند..."

"(در کارخانه‌ی اسلحه سازی) وقتی در اولین برخورد با کارگران روبرو شدم با مشکلات زیادی روبرو شدم و حتی افراد قصد قتل مرا داشتند... من از حضرت حجت الاسلام فلسفی که حضوراً نزد ایشان رفتم خواستم که بیایند و برای کارگران صحبت کنند. توده‌ایها در تمام کارخانه نفوذ کرده بودند. آقای فلسفی به کارخانه آمدند و سخنرانی ایشان چقدر موثر واقع شد و تا حد زیادی از نفوذتوده‌ایها جلوگیری شد..."

(نقل قولها از انقلاب اسلامی ۱۲ و ۱۳ آذر تاکیدها همه از ماست)

شخصی که تا این حد با "روحانیون مبارز" نزدیک بوده نه یک آیت الله است و نه یک "حجت الاسلام"، بلکه یک سرلشکر است. سرلشکر نادر با تمانقلیج، رئیس ستاد ارتش شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد، و یکی از سردمداران سرکوب مبارزات زحمتکشان ایران پیش و پس از آن کودتا. آنچه در بالا آمد شمه‌ای است از "دفاعیات" او در دادگاه، دادگاه که هنوز حکم آن در مورد با تمانقلیج صادر نشده، ولی با توجه به "شهودی" که معرفی کرده معلوم است که نتیجه‌ی کار دادگاه چه خواهد شد. یکی از "شهود" آیت الله کاشانی است. "آیت الله کاشانی قهرمان پرور و شهید ساز تاریخ حماسه و آزادگسی و شرافت و سمبل زیربار تنگ آمریکایی و انگلیس و شاه نرفت" (بقول نشریه‌ی نیروی ملت ارگان فدائیان اسلام، ۳۰ تیر ۱۳۵۹) و با آیت الله کاشانی هم دست آمریکا و انگلیس و شاه در کودتای ۲۸ مرداد (به گواه تاریخ تحریف نشده!)

دولت زاهدی اینجانب را از زندان آزاد کردند و حکم ریاست ستاد بمباران شد، از جانب شاه ... با مرحوم آقای مصطفی قزوینی آقای کاشانی تماس گرفتم و نظر حضرت کاشانی را جویا شدم. فرمودند بمن که بکار مشغول شوید چه بهتر که این وظیفه مهم را بشما محول کرده اند ... (تا کندها همه جا از ماست)



با تمنا نقلیه ادعا میکند که "به سبب اعتقاد راسخ به اسلام" مورد عنایت کاشانی قرار گرفته بود. اما شواهد تاریخی نشان میدهند که فعل مشترک این دو "مبارز"، نه اعتقاد به "اسلام عزیز"، که اعتقاد به فاشیسم هیتلری بوده است.

رئیس ستاد رژیم کودتا در قسمتی از "دفاعیاتش" میگوید:

"به جرم ایمان به اسلام و در خلال جنگ جهانی بمدت ۲ سال در زندان انگلیسی ... اسیر شدم. من میدانم که از یک سرباز چه ساخته است (؟). حضرت آقای حاکم شرع میدانند چه افرادی را دستگیر و زندانی میکردند.

ممکن است آقای حاکم شرع نداند، ولی هر که تاریخ چند دهه اخیر را خوانده باشد مداند که در ۱۳۰۸ جنگ جهانی دوم نیروهای متعین فاشیست ها را دستگیر میکردند. و وقتی بنیم که روزنامه ای در زیر اسلامی - ۲۹ مرداد ۱۳۱۰ - هم قصد دارد تبعید ناشانی "از عراق به رژیم بریتانیا و ۲۸ ماه زندان در جنگ جهانی دوم" را جز "مبارزات" کاشانی جایزند، قضیه روشن تر میشود.

"بیت الله العظمی کاشانی" و "سرلشگر با تمنا نقلیه" در سالهای آخر دهه ۳۱۰ و اوایل دهه ۱۳۲۰ - وقتی که هیچ یک هنوز به "درجات" فوق نرسیده بودند - از جمله اعضای ستون پنجم آلمان نازی در ایران بشمار میرفتند. این ستون پنجم شبکه ای بود از عمال و هواداران فاشیسم که از طرف دولت هیتلر، توسط یک افسر اس. اس بنام فرانتس مایر سازمان داده شده بود و "نهضت ملیون ایران" یا "حزب ملی" نام داشت. یکی دیگر از اعضای سرشناس این شبکه سرلشگر فضل الله زاهدی - نخست وزیر شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد - بود. هدف از تشکیل شبکه این بود که از یکسو در مقابل متفقین مقاومت کند و از سوی دیگر با استفاده از جو ناراضی مردم از حکومت رضاخان، کودتایی ترتیب دهد و سرلشگر زاهدی را به "ریاست جمهوری" ایران برساند. اما بدنبال اشغال ایران توسط متفقین این شبکه کشف شد، و علاوه بر مایر عده زیادی از اعضای ایرانی آن - از جمله زاهدی، کاشانی، و با تمنا نقلیه - نیز دستگیر و زندانی شدند.

(برای توضیح بیشتر رجوع کنید به گذشته چراغ راه آینده است، ۱۳۵۸ انتشارات زیرحد، صفحات ۷۵ - ۶۱).

بد نیست اشاره کنیم که یکی دیگر از عوامل آلمان نازی در منطقه خاور میانه کسی نبود جز مفتی اعظم فلسطین شیخ امین الحسینی.

... شاید یک تعبیر "مکتبی" از جنگ دوم جهانی این باشد که هیتلر قصد داشت "میانسی اسلام عزیز" را تحکیم و "حکومت اسلامی" برپا کند، ولی "توطئه ای ابر قدرت های شرق و غرب" مانع انجام این مهم شد. وجه اشتراک فاشیسم و "ولایت فقیه" کم نیستند.

در حاشیه ...

باشد، کارنامه ای رجایی در آن وزارت مسئول طبع قدرتمندانی است که ۳۰ هزار معلم و دبیر پاکسازی شده را از سر راه تحقق ولایت فقیه دور میکنند. در حال، شرکای محمدعلی رجایی در "شرکت بازرگانی و ساختمان سازی اهداف" (*) میزان فرمانبری دوست "سخت سر" خود را کاملاً سنجیده اند.

نخست وزیر ماندن محمدعلی رجایی، بسی تردید، بستگی مستقیم به این دارد که پس از قدرت بیشتر در سطوح بالای رهبری بوجود آمده است. میتوان گفت که کنار گذاشتن دولت مکتبی رجایی، شاخص پیروزی نسبتاً کامل بنی صدر بحساب خواهد آمد. تنها آنزمان، محمدعلی رجایی (همانند شاکردی که با استفاده از حواس پرتی معلم تاراج زندگی شاه عباس صفوی را بجای شرح آل شاه سلطان حسین جا میزند و هر لحظه نگران آن است که چرت معلم مربوطه پاره شود و پیش رو بگیرد) حتی از عهده ای اداره ای جزء به جزء و روز بروز امور کشور هم بر نخواهد آمد.

(*) مردادماه سال گذشته آگهی تصمیمات مجمع عمومی عادی سالیانه ای "شرکت بازرگانی و ساختمان اهداف" در روزنامه ای ...

چاپ شد، که این شماره از روزنامه ای رسمی را بسرعت جمع آوری کردند. در میان اعضای موسس و سهام داران این شرکت نام محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر و محمدحسین ... دیده میشود. رجایی که مقام ریاست هیئت مدیره ای این شرکت را بعهده دارد در براسر لقب "بازر و بفروش" بودن گفت این شرکت در حکم پوششی برای مبارزه با رژیم بود.

اما گویا ایشان فراموش کرده اند که تاریخ تشکیل مجمع عمومی عادی سالیانه ای این شرکت (۵۸/۲/۲۵) مدتی پس از برقراری جمهوری اسلامی است و برای دو سال آینده هم هیئت مدیره و بازرس جدید تعیین نموده است. نگاه کنید به رهایی شماره ۱۵ - آذر ماه

متخلفان آن محله را برای وزارت در نظر گرفته است. یا بالا گرفتن جر و بحث "تخص بهتسر است یا مکتب؟"، رجایی مدارک تحصیلی بعضی از ورایش را رو کرد و اطمینان داد که کسب کایندهای بهتر از این ممکن نیست مگر آنکه وزرای آن "دورهی مخصوصی وزارت را هم دیده باشند."

رئیس الوزرای جدید در همان یک ماه اول زمامداری نشان داد که تا چه اندازه از برنامه ریزی، تخصص، قانون اساسی خبرگان و حتی تعریف این مفاهیم و مایل سر در میآورد. روز ۱۸ شهریور در مجلس شورای اسلامی گفت: "با ((تشکیل)) وزارت امر به معروف و نهی از منکر موافقم. اما هشتاد و شش نفر نیست که ((این وزارت)) باید در دست دولت باشد یا ولایت فقیه..."

بقیة شامروز هم شیوهی ادارهی کشور و مسئولیت و اختیارات دولت برای محمدعلی رجایی مشخص نشده، چرا که همان جا گفته بود:

"آنچه من تعهد دادم و آنچه وزرا یا من تعهد کرده اند، مقلد امام بودن است." روشن است که برای یک مقلد، کیفیت و ماهیت قضایا نه قابل شناسایی است و نه اهمیت دارد، برنامه ریزی و نوآوری بجای خود، هنوز "جوانترین دولت انقلابی و مکتبی جهان" یک ماهت نشده بود که عراق به ایران حمله آورد و پالایشگاه بی دفاع آبادان همان روزهای اول در آتش "صدور انقلاب اسلامی" سوخت و یکی دو پالایشگاه دیگر آسیب بسیاری از خط لوله های نفت رسانی منهدم شد. در این حال، از یکسو تبلیغ میشد که کمبود مواد سوختنی شایعهی ضد انقلاب است و خالی از حقیقت، و از سري دیگر نخست وزیر برای بالا بردن بهای بنزین دلالی میآورد که در تاریخ اقتصاد و سیاست مائدتنی است. اول، رجایی دلیل آورد که دولت بنا آن زمان برای بنزین سوختی میپرداخته، که این حرف تنها نشان دهندهی بی اطلاعی او از موضوع و تعریف سوخت است. دوم، رجایی بالا بردن قیمت بنزین را قدمی در راه تبدیل ثروت قلمداد کرد، ناگفته پیداست که اگر قیمت بنزین، یا هر کالای دیگری، بیای قیمت طلا هم برسد کمکی به تعدیل ثروت نخواهد کرد. باین دلیل ساده که اقشار مرفه افزایش هزینهی زندگی خود را بر زیر دستان تحمیل میکنند و جهش تمامی قیمتها تنها به ثروتمندتر شدن توانگران و نیازمندتر شدن تهیدستان کمک میکند نه خلاف آن. اگر نظریهی ظاهرا اقتصادی نخست وزیر مکتبی پایهی علمی و کاربردی عقلی داشت، میتد با افزایش بهای شکر به کیلویی مثلا هزار تومان، تمام مستکبرینی که نان خامدای و کیک مربایی مصرف میکنند در مدت زمانی کوتاه خلع ثروت کرد و بخاک سیاه نشاند. اما با اجرای چنین سیاست اقتصادی داهیانهای نوسنگان چای قندیللو پیش از آن که نابودی مستکبران را ببینند از فرط بینوایی جان به جان آفرین تسلیم کرده اند. از نظریه های اقتصادی دیگر محمدعلی رجایی یکی این است که قانون تاثیر عرضه و تقاضا بر قیمتها نادرست است و اساسا وجود خارجی ندارد

چون در اسلام در این باره حرفی زده نشده، گذشته از اینکه افزایش بهای بنزین تا حد زیادی مربوط به عرضه و تقاضاست، نخست وزیر قاعدتا باید روزی توضیح بدهد که چرا همواره و در سراسر جهان بهای طلا از بهای هر فلز دیگری بیشتر بوده است و این نکته را هشم روشن کند که آیا در صدر اسلام در شبه جزیره عربستان پارچه های کمیاب بافت چین با بافته های سوریه و شام بهایی برابر داشته است؟ در هر حال، همان گونه که تجار مسلمان و متعهد بازار مصلحت یک هفته ای شب عید رئیس جمهوری را از سر رد کردند، اشاره های نخست وزیر به حرارت آتشش دوزخ هم در آهن سردشان کارگر نخواهد افتاد. اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در مسأله دولتی کردن تجارت خارجی - که پیش از یکماه پیش دولت برای تهیهی طرح آن سه ماه وقت خواست - بیش از هر چیز در گرو تحولات سیاسی و احتمال دست زدن بازاریان بر نفوذ به تشکیل جبههی مخالفت و مقاومت خواهد بود. در هر حال، حتی برای تهیهی طرح این کسار، رئیس الوزرا ناچار است دست از مخالفت با برنامهریزی بردارد.



نخستین نفر بر سر وحدای رجایی به سازمان ملل محکی برای توانایی عرض اندام او در عرصه سیاست بود. در حالیکه وزیر خارجه عراق در جلسهی شورای امنیت با ارائه بند به بند و مشروح ادعاهای دولتش کوشید تا افکار دیپلمات ها را بسود خود قانع کند، رجایی با سخنرانی دور و دراز که بیش از هر چیز به سرفاله های روزنامهی جمهوری اسلامی شباهت داشت "استکبار جهانی" را آسیابی بادی فرض کرد که باید آن را ترسانند و فتراری داد. دعوت پیامرگوشه ای او از امیربالیسم آمریکا به شوه کردن و روی آوردن به "رشد معنوی" محتویات چنشی نمایندگان مفلوک خرده بورژوازی را به نمایش گذاشت. البته این تعام فضیه نبود. سخنرانی و مصاحبهی مطبوعاتی رجایی برای مصرف داخلی ایران تهیه شده بود، اما بخش قابل توجه و مصرف نظریات او برای "استکبار جهانی"، در تخییر جهت غلبی و سریع مقامات کاخ سفید منعکس شد. پیامدهای چاق سلامتی خصمی رجایی و والدهایم، و اشاراتی که بی تردید بطرف مورد نظر رسید، رفته رفته در "رشد معنوی" آمریکا و سرمایه داری غرب و حمایت روزافزونی از رژیم جدید ایران آفتابی خواهد شد.



نگامیکه نخست وزیر شدن رجایی دستور کار مجلس شورای اسلامی بود، چند تن از نمایندگان با وایراد میکردند که مگر در وزارت آموزش چه کرده است تا به صدارت عظمی ترفیع درجه یابد. نظر دیگران هر چه

روحانیه و ویدالها

نیم نگاهی به

دولت صدر روزه محمد علی رجائی

عمر روز نهم شهریور ۵۹ این عینست
درشت در بالای صفحه اول روزنامه ای اطلاعات به
چشم میخورد:

"جوانترین دولت مکتبی و انقلابی جهان
پس از صدر اسلام تشکیل شد."

رئیس این دولت خارق العاده همان شب پرمفهی
تلویزیون آمد و اعلام کرد که او را با قیمت
و وفور انگور و پرتقال کاری نیست زیرا به
درستی و همانا که - بعنوان "مقلد امام"،
فرزند مجلس و برادر رئیس جمهوری - از برای
"مفت مکتب" مبعوث شده است. با اعلام
مواضعی از این قبیل، نام محمد علی رجائی
رسمی وارد تاریخ ایران شد و بعنوان دومین
رئیس الوزرای حکومت اسلامی در کنار مهدی
بازرگان (و به اعتقاد روزنامه ای اطلاعات
بلافاصله پس از خلفای راشدین) جای گرفت.

در حالیکه هر وزیری یک ماه پس از
انتخاب مسئول عملکرد وزارتخانه ای مربوطه
شناخته میشود، بررسی کارنامه ای یک کابینه
دست کم برای پایان شی ماهی اول فعالیت آن
میمانند. به خصوص که فهرست هیات دولت جدید
هنوز کامل هم نیست. اما نگاهی بهمین
مد روز صلح و جنگ و فقر و آشتی و جیره بندی
و "برنامه ای اقتصادی" کافی است تا زاویه ای
حرکت رئیس الوزرای جدید را روشن کند.

در نگاهی کلی میتوان گفت که دست کم
در سی سال گذشته تاریخ سیاست ایران دولت -
مردانی در ردهی رجایی گمبایند: بی رمق،
بی اطلاع، پرت از مرحله، فاقد هر جذابیتی
برای توده مردم یا حتی خماثلی که تنظیم
خواص را به خود بکشاند. خلاصه کلام: متوسط
و بی اهمیت. نوع آدمهایی که مخالفت با آنها
به اندازه دوست داشتن دشوار است زیرا
حتی به اندازه کافی مبتذل و عصبانی کننده
هم نیستند. در تاریخ اخیر ایران شاید
بخوان بر اسدالله علم بعنوان همردیف رجایی،
از نظر منش، طرز فکر و کردار، انگشت
گذاشت: چرخ را پاس حکومت برای مواقعی که

دستگاه پنجر میشود. در کشمکش جناحها و
منلوبه شدن جنگ، علم به میدان میآید،
کابینه ای بی خاصیتی سرهم میکند و با مرتسب
شدن اوضاع دوباره برای رتق و فتق امور
سفره خانه به اندرونی همایونی باز میگشت.

به هنگام مطرح شدن رجایی بعنوان
نخست وزیر آینده، برخی از هواداران مجاهدین
خلق احساس خطر خود را از روی کار آمدن کسی
که به اعتقاد آنها با مجاهدین دشمنست
لجوجانه ای دارد پنهان نمیکردند. اما تا
امروز بنظر نمیرسد که شخصیت رفیق محمد علی
رجایی و دانش سیاسی غیر قابل توجهش بتواند
خطری جدی برای مجاهدین بحساب آید یا اوضاع
را برای آنها از حدی که در خط و نشانهای
حزب واحد هست بدتر کرده باشد.

چنین شخصیتهای سترون و عمیقاً تو سری
خورده ای، با همه زرنگی و زیرکی شان، به
دلیل فقدان آگاهی و روشن بینی حتی قادر به
اثبات خود نیستند تا چه رسد که به نفی
دیگران بپردازند.



زمانی که اظهار تمایل و رای اعتماد
مجلس شورای اسلامی به محمد علی رجایی مطرح
بود، او در همان جا نه تنها اعلام کرد که
برنامه ای ندارد، بلکه ارائه برنامه های
اجتماعی و اقتصادی را، تلویحاً نتیجه ای
وابستگی شخص ارائه کننده به قدرتهای خارجی
دانست.

روز بیستم شهریور امسال رجایی به
صراحت تمام در مجلس گفت که "خیر، من
برنامه ریزی را قبول ندارم." در یک سخنرانی
اولیه در مجلس، گفته بود که اعضای کابینه
اش را "انقلابیون سرچشمه" تشکیل میدهند.
اما یکی دو جلسه بعد توضیح داد که البته
منظورش "زغال فروش سرچشمه" نیست بلکه